بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائكة رسلا اولي اجنحة مثنى
وثلث ورباع والصلوة والسلام على سيدنا محمد خير الخلق كلهم بالاجماع
وعلى اله واصحابه الذين هم سرج الهداية للاتباع اما بعد فيقول [illegible]
الضعيف قليل البضاعة وقصير الباع محرر هذه السطور [illegible]
عبد المجيد سامحه الله مما اشترى بخلاف مرضاته وما باع هذه
صحيفة محتوية على بيان عدم جواز نكاح ما زاد عن الرباع ومنبئة على
ان هذا الامر ثابت من نص هذه الاية اعني فانكحوا ما طاب لكم من النساء
مثنى وثلث ورباع ومن ذهب الى خلافه لا يلتفت اليه ولا يطاع وللمسلم
ان يطيع امر الله ورسوله ما استطاع فقد هلك من عصى ونجا من طاع
سميته بمد الباع لاثبات حرمة النكاح فوق الرباع و
لقبته بالاستمتاع من النساء مثنى وثلث ورباع وما توفيقي

الا باللہ علیہ توکلت فی کل امر هو بالخیر مشاع فها انا اشرع فی المقصود
باللسان الاعجمی لیسهل علی الاعجام درکه وفهمه عند السماع وهی هذه
بر ضمائر صفوة ذخائر ارباب فقاهت و نهی و مشاعر نصفه شعائر اصحاب نباهت و تقی
محتجب و مستتر مباد که فهمیدن جواز نکاح زنان از آیه شریفه مثنی و
ثلث و ربٰع تا به نُه باین توجیه که مجموعه دو و سه و چهار نُه میشود
چنانچه فرقهٔ اسماعیلیه از روافض بآن رفته اند و یا هژده باین دلیل
که مثنی متضمن اثنین اثنین ست و ثلث ثلاثه ثلاثه و رباع اربعه
اربعه و مجموعه اربعه و سته و ثمانیه هژده میشود چنانچه عامه روافض و
بعضی خوارج بدان شده اند مثل سراب قیعه ست و خیال بی حقیقه ما سمعنا
بهذا فی الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق چه اینچنین فهمیدن ازین آیه مقدسه
بالکل خلاف ست هم عرفا و هم لغة و هم شرعا و هم عقلا اما عرفا پس ازین
جهت ست که اگر شخصی خدمتگار خود را خوان پر از نان حواله کرده بگوید که این نانها
را بفقرا دو دو و سه سه و چهار چهار بده و آن خدمتگار بیرون آمده بهر یک
فقیر هژده هژده بدهد آن خدمتگار هر آینه معتوب و مغضوب آقای خود خواهد شد
زیرا که خلاف امر او عمل آورد چه مقصود کلام او این بود که کسی را دو بدهد و کسی را
سه و کسی را چهار نه آنکه یکیک را هژده هژده بدهد و کسی از اهل فهم آقای
او را درین عتاب تخطیه نخواهد کرد بلکه مصیب خواهد دانست اما لغة پس ازین باعث
ست که لفظ مثنی معدول از اثنین اثنین ست بدون حروف عاطفه نه اثنین
و اثنین بحرف عاطفه تا چهار مفهوم گردد زیرا که اثنین دوم تکرار اثنین اول ست

بلکه که فقط برای دفع توهم تشریک جمع آمده درین همه بخلاف حرف عاطفه که
فیما بین مثنی و ثلاث واقع ست که آن برای تشریک معطوف و معطوف علیه
ست در حکم حلِّ نکاح. گویا چنان ارشاد گشت که این عدد هم حلال ست و این عدد
هم حلال یعنی خواهید اینقدر نکاح آرید خواهید اینقدر گویا واو در اینجا بمعنی او
ست و واو عاطفه بمعنی او در کلام عرب آمده کما ذکر الامام ابن هشام فی
مغنی اللبیب وَاَوْرَدَ فِی مِثَالِهٖ هٰذَا الشِّعْرَ

قَالُوْا نَأَتْ فَاخْتَرْ لَهَا الصَّبْرَ وَالْبُكَا	فَقُلْتُ الْبُكَاءُ اَشْفٰی اِذًا لِغَلِیْلِیْ

اَیْ اَخْتَرِ الصَّبْرَ اَوِ الْبُكَاءَ اِذْ لَا یَجْتَمِعُ الْبُكَاءُ مَعَ الصَّبْرِ اِنْتَهٰی کَلَامُهٗ
بلکه بعضی مفسرین معتبرین چون صاحب زبدة التفاسیر و نحو آن درین
مقام واو را صاف بمعنی او گرفته ست فَلْیُرَاجِعِ الشَّائِقُ فِیْ ذٰلِكَ الْمُفَسِّرِ
پس معلوم شد که واو در اینجا فقط برای تشریک معطوف و معطوف علیه ست در حکم
مذکور الصدر نه برای جمع کردن معطوف همراه معطوف علیه که این معنی معا لفظ
مع ست نه واو عاطفه چنانچه از مقوله جَاءَنِیْ زَیْدٌ وَعَمْرٌو شرکت هر دو در مجیئیه
میشود گو در اوقات مختلفه آمده باشند بخلاف این عبارت که گفته شود جَاءَنِیْ
زَیْدٌ مَعَ عَمْرٍو که درین وقت البته شرکت هر دو هم در مجیئیه و هم در وقت مفهوم
میگردد پس در ثانی معیت ست و در اول نیست و بالفرض اگر واو عاطفه را بمعنی
مع خلاف قاعده عربیه گرفته آید تاهم ازین توجیه بعیده حصول مدعای شان نمی آید
چه این قاعده ست که در صورت تداخل مجموعین اقل از اکثر ساقط میگردد و معتبر
اکثر باشد چنانچه در قرابت بنی هاشم مع قریش مع کنانه مع مضر گفته میشود

همچنین در اینجا قیاس باید کرد زیراکه مثنیٰ داخل ثلاث ست و ثلاث
داخل رباع پس بوقت اختیار کردن عدد مثنیٰ احاد ساقط النظر گردد که
داخل آن ست و بوقت ثلث احاد و مثنی مسقوط شوند و بوقت رسیدن نوبه
به رباع احاد و مثنی و ثلاث را اعتباری نخواهد ماند اما شرعاً پس ازین رو
که اگر این معنی مقصود باشد لازم آید که نکاح کمتر ازین عدد جائز نگردد زیراکه
مثنیٰ با معطوفات خود حال واقع شده ست از ما طاب لکم و حال باجماع
اهل عربیه قید عامل میشود چنانچه در اضرب زیداً راکباً پس زدن او در
حالت غیر رکوب جائز نخواهد بود نظراً الی هذه القاعده چون واو بمعنی جمع
و تلصیق معطوفات باشد نه بمعنی تشریک آنها در حکم مذکور الصدر پس حلّه نکاح
مقید باشد بجمیع و تلصیق این عدد و هو باطل بالاجماع و نیز می باید که هیچ فرشته
کم از نه پر نداشته باشد لقوله تعالی جاعل الملائکة رسلاً اولی
اجنحة مثنی و ثلاث و رباع چه لفظ الملائکه محلی باللام ست و جمع محلی
باللام فائده استغراق میدهد اما عقلاً پس ازین سبب ست که اگر مقصود هژده
می بود اینچنین مناسب بود که میفرمودند فانکحوا ما طاب لکم من النساء
ثمانیة عشر چه لفظ ثمانیة عشر بنسبت مثنی و ثلاث و رباع هم اظهر ست و هم اخصر
پس لفظ اظهر و اخصر را گذاشتن و اخفی و اطول را آوردن حرکتی ست که صبیان
مکتب هم بدان استهزا نمایند مثلاً در مجلس عوام از شخصی که عمرش هژده ساله باشد از
سنین عمر او پرسند و او در جواب بگوید که دو دو و سه سه و چهار چهار یقین
ست که ضحکه تمام اهل مجلس خواهد شد پس اینچنین ترکه شنیعه را که عوام از ارتکابش

آن استهزا نمایند نسبت بجناب پاک عزیز علام عاید نمودن که در کلام منزل خود که برای هدایت انام نازل فرموده اینچنین لعب آورده چه سفاهت و حماقت باشد سُبْحَانَكَ هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ و فرقۂ اسماعیلیه از ایشان که جواز نکاح زنان تا بنه ازین آیة برآورده اند عجب عقل دارند فقط همین قدر فهمیدند که در مدلول مثنیٰ و ثلث و رباع معنی حرف عطف ملحوظ نیست لیکن در میان حرف عطف و حرف جمع تفرقه نکردند که دو را با سه و مجموعه آنرا با چهار جمع کرده حلّت نه آوردند اگر گفته آید که در نظم قرآنی ثنتین و ثلاثا و اربعا چرا نفرمودند که درین تصریح زیاده تر بود از مثنیٰ و ثلث و رباع جوابش اینست که در اینجا مخاطبین جمع اند نه شخص واحد اگر ثنتین و ثلاث و اربع را بمقابل آنها انداخته آید معنی آن چنان خواهد شد که أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ انْكِحُوا أَنْتُمْ بِاجْمَعِكُمْ ثِنْتَيْنِ مِنَ النِّسَاءِ وَثَلَاثًا مِنَ النِّسَاءِ وَأَرْبَعًا مِنَ النِّسَاءِ یعنی حلت نکاح دو زن در ثنتین و سه زن در ثلاثا و چهار زن در اربعا برای جمیع مخاطبین که ... مفهوم خواهد گشت نه برای یک یک بخلاف مثنیٰ و ثلاث و رباع که اینها هم جمع اند هنگام درآمدن بمقابل جمع در معنی جمع آمده فائده تقسیم افراد خویش بر افراد مخاطبین خواهند داد لِأَنَّ مُقَابَلَةَ الْجَمْعِ بِالْجَمْعِ يُفِيدُ تَقْسِيمَ أَفْرَادِ أَحَدِهِمَا عَلَى أَفْرَادِ الْآخَرِ یعنی در مثنیٰ دو زن برای هر فرد از مخاطبین و همچنین در ثلث و رباع سه زن و چهار زن برای هر یک از آنها بحصه خواهد آمد تمثیل این چنان باید فهمید که اگر برای صد فقیر حکم دادن دو نان میکند در حصه همه همون دو نان خواهند آمد نه یقین در صورت امر کردن بسه نان یا چهار نان

درحصه همه هشت نان یا چهار نان خواهند آمد و اگر نانها بسیار اند و میگوید
که از نیها دُو دُو و سه سه و چهار چهار بانیان بده درانیوقت آن صد
فقیر را درحصه کسی دو خواهد آمد و درحصه کسی سه و درحصه کسی چهار فافهم
باقی ماند دراینجا سوالی جواب طلب و آنکه حصر نکاح الی رباع ازین آیة
مفهوم میگردد بلکه خماس هم جائز باشد و سداس و سباع و ثمان و تساع و
عشار هم حتی الی غیر النهایة زیراکه سوق این آیة برای بیان عدد ست
و عدد فی حد ذاته مقتضی این معنی نیست که از چهار تجاوز نکند جائز است
که ذکر دُو دُو و سه سه و چهار چهار دراینجا بطور تمثیل فرموده باشند
چنانچه درکریمه جَاعِلِ الْمَلٰئِكَةِ رُسُلًا اُولِيْ اَجْنِحَةٍ مَّثْنٰى وَثُلٰثَ وَرُبٰعَ
که ذکر این اعداد بر سبیل تمثیل واقع گشته نه بطور حصر والا می بایست که هیچ
فرشته زیاده از چهار پر نداشته باشد حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حضرت جبرئیل را دیدکه ششصد پر داشت پس چنانچه این آیة مفید حصر
اجنحه نیست در چهار همچنان آن آیة مفید حصر انکحه نتواند گردید در اربع
زیراکه این هر دو آیة در بیان عدد بر یک اسلوب واقع گشته اند اگر این مفید
حصر میگردید آنهم میگشت چون این نیست ازان فهمیدن حصر کی توقع باید داشت
و نیز صیغه معدوله برای تکرار ست مطلقًا بالغًا مّا بلغ مِنْ غَيْرِ حَصْرٍ نه برای
دو بار فقط جواب بش اینست که تحریم ما فوق اربع هم ازین آیة معلوم میگردد زیراکه
نزولش علی ما قال البغوی فی تفسیره در حق قیس بن الحارث ست او میگوید
که قبل از اسلام بنکاح من هشت زنان بودند چون مشرف باسلام شدم در حق

زنان خود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستفتی گشتم این آیة نازل گشت

پس مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم امر فرمود طَلِّقْ أَرْبَعًا وَأَمْسِكْ أَرْبَعًا همچنین مروی ست که غیلان بن سلمه ثقفی را قبل از اسلام ده

زنان منکوحه بودند چون وی مع زنانِ خویش مشرف باسلام گشت درحق

او نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر طبق حکم آیة منزله فی حق القیس امر فرمود

أَمْسِكْ أَرْبَعًا وَفَارِقْ سَائِرَهُنَّ أَخْرَجَهُ التِّرْمِذِيُّ وَابْنُ مَاجَهْ

وَأَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا كَذٰلِكَ از نوفل

بن معاویه مروی ست که میگوید که قبل از اسلام نکاح من پنج زنان

بودند چون مشرف باسلام گشتم پرسیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم

درحق زنان خود پس فرمود مرا که فَارِقْ وَاحِدَةً وَأَمْسِكْ أَرْبَعًا رواه

فی شَرْحِ السُّنَّةِ پس از امثال این احادیث صاف هویدا میگردد که بودن

چهار زنان نصاب برای جواز نکاح از نص این آیة بر آمد چنانچه رسول

الله صلی الله علیه وسلم فهمیده وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ بِمَا أَرَادَ اللهُ مِنْ كَلَامِهِ

و نیز اجماع امت منعقد گشته بر حرمت ما فوق الاربعة پس درصورت خلاف آن

خرق اجماع لازم می آید از ینجا واضح گشت که اگر در سند احادیث مذکوره من

وجهٍ ضعفی هم بود تاهم اتفاق جمهور علما که بر حرمت آن منعقد گشته جابر آن گردید

فافهم و قیاس این آیة بر آیة أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ در عدم فهمیدگی

حصر بر چهار قیاس مع الفارق ست زیرا که در آنجا از آوردن کلمه يَزِيدُ فِي

الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ بعد از آن خود حصر شکسته [illegible] میکند در بیان اشیا

پرنا هر قدر که میخواهد ودراینجا کدامی کلمه اینچنین که دلالة بشکستگی حصر نماید
بعد ازان واقع نگشته هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ و آنچه
گفته شد که مثنی و ثلث و رباع صیغه هاي معدوله اند که فائده تکرار بشماء
سید هند بجاست اما باکی ندارد زیرا که مخاطب هم بشمار اند پس تقسیم افراد
بر افراد خواهد گردید آری اگر مخاطب یک فردمی بود البته مخل مطلب ما
میگشت که برای آن یک کس فائده جواز نکاح زنان بشمار میداد و لیس
فلیس هٰذَا مَا أُحِطُ بِهِ عِلْمًا الْآنَ لَعَلَّ اللّٰهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْرًا أَحْسَنَ
مِمَّا كَانَ وَأَنَا الْمُسْتَجِيرُ إِلَى بَيْتِ اللّٰهِ الْحَرَامِ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ وَمَنْ
دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا رَضِيُّ الدِّينِ أَبُو الْخَيْرِ مُحَمَّدٌ الْمَدْعُوُّ بِعَبْدِ
الْمَجِيدِ أَقَالَهُ اللّٰهُ مَا جَنَى مِنَ الذُّنُوبِ وَالْآثَامِ رَحِمَ اللّٰهُ عَبْدًا
قَالَ آمِينًا

بِعَوْنِ اللّٰهِ عَزَّ عَوْنُهُ تَمَّتْ هٰذِهِ الرِّسَالَةُ الْمَوْسُومَةُ
بِمَدِّ الْبَاعِ لِإِثْبَاتِ حُرْمَةِ النِّكَاحِ فَوْقَ الرُّبَاعِ